

## معمم نمودن امیرالمؤمنین علیه السلام توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و تأثیر آن در شرح حدیث غدیر در منابع فریقین\*

محمد عشایری منفرد\*\*

### چکیده

در صدور حدیث غدیر که مهم‌ترین مستند مسأله خلافت پیامبر است، هیچ تردیدی وجود ندارد. از نظر دلالت فریقین قبول دارند که مولا بودن علی بن ابی طالب علیه السلام با این حدیث اثبات می‌شود، اما اهل تسنن معنای مولا را دوستی و محبت می‌دانند و امامیه بر این باورند که مولویت به معنای سرپرستی همه جانبه است. دو طرف برای اثبات سخن خود به شواهد گوناگونی استناد می‌کنند. فریقین گزارش کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در هنگام ایراد خطبه غدیر، علی بن ابی طالب علیه السلام را با عمامه معروف خودشان معمم کردند. فرضیه این تحقیق آن است که معمم کردن علی در حین ایراد خطبه غدیر به مثابه قرینه‌ای متصله برداشت امامیه از حدیث غدیر را اثبات می‌کند. نویسنده با جستار در منابع روایی و ادبی سعی نموده، نماد معمم کردن را در فرهنگ جاهلی و اسلامی معنا و این فرضیه را اثبات کند که پیامبر با معمم کردن علی بی ابی طالب علیه السلام در روز غدیر و برجسته کردن این پدیده، در روزهای پس از واقعه غدیر خواستند ریاست ایشان را در حافظه جامعه ماندگار کنند.

واژگان کلیدی: حدیث، غدیر، امام علی، عمامه، فقه الحدیث حدیث غدیر، خلافت، مولا.

\*. تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۲۲ و تاریخ تأیید: ۱۳۹۸/۰۴/۲۱.

\*\* استادیار جامعة المصطفی العالمیة: m.ashaiery@gmail.com

## مقدمه

مسأله جانشینی پیامبر از مهم‌ترین چالش‌های مذهبی جهان اسلام است. یکی از مستندات مهم این چالش علمی حدیث غدیر است. تواتر چشمگیری که در سند حدیث وجود دارد، موجب شده است در صدور روایت هیچ تردیدی باقی نماند. از نظر دلالت نیز فریقین قبول دارند که در حدیث غدیر آمده است، پس از پیامبر، مولای امت علی بن ابی طالب علیه السلام است اما در این‌که منظور از مولا بودن علی علیه السلام چه چیزی است، بین امامیه و مذاهب دیگر اختلاف وجود دارد. اهل تسنن ادعا می‌کنند کلمه مولا در این حدیث معنایی فراتر از دوستی و محبت ندارد، اما امامیه بر این باورند که مولویت در این حدیث به معنای سرپرستی همه جانبه سیاسی، اجتماعی و مرجعیت علمی است. دو طرف برای اثبات سخن خود به شواهد گوناگونی استناد می‌کنند.

یکی از پدیده‌هایی که در واقعه غدیر روی داده و می‌تواند به عنوان قرینه‌ای متصله به دلالت کلمه مولا کمک کند، معمم شدن علی بن ابی طالب به دست پیامبر اکرم است. فریقین گزارش کرده‌اند که در واقعه غدیر پیامبر اکرم عمامه معروف خودشان را که سحاب نامیده می‌شد، از سر مبارکشان برداشتند و بر سر علی بن ابی طالب نهادند و پس از آن که شمایل ظاهری عمامه را بر روی سر ایشان آراسته کردند فرمودند: «هكذا جاءتني الملائكة»؛ «فرشتگان با چنین هیبتی به نزد من می‌آمدند». در میان مورخان و متکلمان فریقین درباره این‌که چرا حضرت رسول این کار را انجام داده‌اند، تبیین خاصی مشاهده نشده است.

مشکلی که در این میان باقی مانده، این است که انگیزه حضرت رسول از معمم کردن علی بن ابی طالب چه بود. مسأله‌ای که براساس این مشکل قابل طرح است، این است که انگیزه این کنش پیامبر با سخنی که در این خطابه ماندگار تاریخی ارائه کرده‌اند «من كنت مولا فهدا علی مولا» چه تناسبی دارد؟ به عبارت دیگر آیا می‌توان انگیزه این کنش پیامبر را به مثابه قرینه‌ای متصل به کار گرفت و در معنا کردن حدیث غدیر از آن بهره جست؟ اصلا آیا معمم کردن یک شخص در فرهنگ عرب جاهلی و عرب اسلامی نماد معناداری بوده است؟ فرضیه‌ای که این پژوهش برای اثبات آن سامان یافته این است که معمم کردن در فرهنگ عرب یک عمل نمادین بوده که در زمان به ریاست رساندن شخص انجام می‌شده و به معنای رسمیت دادن به ریاست او بوده است و از این جهت پیامبر اکرم در کنار حدیث شریف غدیر، قصد داشتند ریاست رسمی علی بن ابی طالب را افزون بر بیان لفظی به وسیله یک نماد معنادار نیز در ذهن مخاطبان ماندگار کنند. نگارنده برای اثبات این ادعا با روش کتابخانه‌ای و از طریق جستار در منابع تاریخی و روایی فریقین، معناداری این نماد فرهنگی را تبیین و اثر آن بر معناداری حدیث غدیر را نیز اثبات کرده است.

## پیشینه

علامه امینی به صورت خلاصه توضیح داده است که بین معمم کردن امیرالمؤمنین در روز غدیر و مقام ریاست و ولایت عهدی که در روز غدیر به ایشان رسید، باید نسبتی وجود داشته باشد. وی برای اثبات ادعای خود به روایاتی که عمامه را تاج عرب معرفی کرده، استناد نموده و تاج را نیز به نقل از لغویان به معنای همان تاجی که برای شاهان از طلا و نقره ساخته می‌شود، دانسته است (امینی، الغدیر، ۱۴۱۴ق: ۳۴۲/۱). سید جعفر مرتضی عاملی نیز با توضیح کوتاهی نماد معمم کردن را به معنای سیادت و ولایت عهدی امیرالمؤمنین دانسته است (عاملی، الصحیح من سیرة النبی الاعظم، ۱۴۲۶: ۲۸۱/۳۱). آیت‌الله صادقی تهرانی نیز در بررسی سوره مائده بحثی را به حدیث غدیر اختصاص داده و در ذیل آن، روایات معمم شدن علی بن ابی‌طالب را نقل کرده و این معمم شدن را نشانه دیگری بر خلافت و ریاست امام علی (علیه السلام) دانسته است (صادقی، الفرقان، ۱۴۰۶: ۱۳۱/۹). در این آثار غالبا با اشاره به روایاتی مانند «العمامة تیجان الملائک» این گزاره مفروض گرفته شده است که معمم شدن یک نماد معنادار است اما برای اثبات این معناداری هیچ تلاشی نشده است.

## حدیث غدیر

واقعه غدیر، در هجدهم ذی‌الحجه سال دهم هجری در واپسین سال عمر مبارک پیامبر اکرم اتفاق افتاد. اجتماع همه مسلمانان آنقدر برای پیامبر مهم بود که حضرت پیش‌تر به مسلمانان همه بلاد اطلاع داده بودند که می‌خواهند آخرین حجّشان را در این سال برگزار کنند و از آنان خواسته بودند که در مراسم شرکت کنند (محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ۱۴۱۴: ۱۳۱/۲؛ ابن‌هشام، السیرة النبویة، بی‌تا: ۶۰۱/۲ و صالحی شامی، سبل الهدی، ۱۴۱۴: ۴۵۰/۸). از سوی دیگر پس از اتمام مناسک نیز دستور دادند حتی کاروان یمنی‌ها نیز که به اقتضای جغرافیای یمن، مسیرشان از مسیر عمومی حاجیان جدا می‌شد، فعلا مسیرشان را جدا نکنند و با دیگر حاجیان همراه باشند. تجمع گسترده حاجیان موجب کثرت راویان این حدیث شد، چنان‌که ابن‌عقده کوفی تقریبا نام ۵۰ نفر از بزرگان صحابه (ابن‌عقده، حدیث الولاية، ۱۴۲۲: ۳۹ تا ۱۴۶) و علامه امینی نام صد و ده تن از اعظم صحابه را به عنوان گزارش‌گران حدیث غدیر فهرست کرده است (امینی، الغدیر، ۱۴۱۴: ۱/۳۵ تا ۸۷). حضرت آن سال پیش از روز غدیر خم در عرفات و منا نیز خطبه‌هایی ایراد کردند و محورهایی، مانند امامان دوازده‌گانه که همگی از قریش هستند را در این خطبه‌ها تبیین نمودند و سرانجام در حین بازگشت از حج در سرزمین غدیر پیش از آن‌که مسیر عراقی‌ها و

مصری‌ها از مسیر مدینه‌ای‌ها جدا شود، حضرت در یک سرزمین گرم دستور توقف دادند، سپس جایگاهی بلند برای آن حضرت آماده شد و ایشان علی علیه السلام را به نزد خود بردند، به گونه‌ای که جای پای علی به موازات زانوی پیامبر بود. در چنین حالتی ابتدا علی علیه السلام را به مردم معرفی و پس از یادآوری ولایت خودشان، ولایت علی را با ولایت خودشان یکسان معرفی کردند و دستور دادند که مردم با او به صورت قلبی و قلبی بیعت کنند و قول بدهند که از او اطاعت خواهند کرد. پس از سخنرانی برای علی علیه السلام خیمه جداگانه‌ای نصب شد و مردم تا شب نزد او رفتند و با او بیعت کردند.

### معمم کردن علی علیه السلام در واقعه غدیر

در گزارش‌های فریقین آمده است که حضرت رسول، امیرالمؤمنین را در واقعه غدیر معمم کردند یعنی عمامه مبارک خودشان را که سحاب نامیده می‌شد بر سر ایشان نهادند و یک بار قسمت جلو عمامه را و یک بار دیگر قسمت عقب عمامه را تنظیم کردند و یکی از دو طرف عمامه را از جلو و دیگری را از پشت سر او آویزان کردند. پس از این که نمای ظاهری عمامه را به صورت دلخواه خودشان تنظیم کردند، فرمودند: «هكذا جائتني الملائكة»؛ «فرشتگان با این شمایل به نزد من می‌آمدند». قاضی نورالله تستری معروف به شهید ثالث در کتاب احقاق الحق بابی را به معمم کردن علی علیه السلام در واقعه غدیر اختصاص داده و گزارش‌های تاریخی مربوط به معمم کردن ایشان را با عین عبارتشان از برخی اعلام اهل تسنن جمع‌آوری کرده است. این اعلام عبارت‌اند از: علامه حموی در فراند السمطين؛ علامه سیوطی در حاوی؛ علامه شعرانی در کشف الغمة؛ حافظ ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان؛ علامه حلبی فی انسان العیون مشهور به سیرة حلبی؛ شیخ عبد الرؤوف مناوی در الکواکب الدریة؛ علامه امرتسری در ارجح المطالب؛ حافظ ذهبی در میزان الاعتدال و علامه مناوی فی شرح الجامع الصغیر (قاضی نورالله مرعشی، احقاق الحق، ۱۴۰۹: ۶/ ۵۶۲ تا ۵۶۵). علامه امینی نیز در کتاب شریف الغدیر واقعه معمم شدن علی به دست مبارک پیامبر را از اعلام و بزرگان اهل تسنن نقل کرده که در میان آنها نام کسانی مانند: ابوداود طیالسی (متوفای ۲۰۴ ق)؛ ابن منیع بغوی (متولد ۱۶۰ ق)؛ ابوبکر بیهقی (متوفای ۴۵۸ ق) و علامه زرقانی (متوفای ۱۱۲۲ ق) دیده می‌شود (ر.ک: امینی، الغدیر، ۱۴۱۴: ۱/ ۳۴۲-۳۴۴).

در یکی از گزارش‌های صفین آمده است که حضرت امام علی علیه السلام، در چکاچک شمشیرها شعری را زمزمه می‌کردند. در آن شعر نیز به وضوح اشاره شده است که در روز غدیر هنگامی که به

دست پیامبر معمم می‌شده‌اند به مقام امامت نصب شده‌اند؛

أَنَا عَلِيُّ صَاحِبُ الصَّمَامَةِ      وَ صَاحِبُ الْحَوْضِ لَدَى الْقِيَامَةِ  
وَ صَاحِبُ الْحَوْضِ لَدَى الْقِيَامَةِ      قَدْ قَالَ إِذْ عَمَّمَنِي الْعِمَامَةَ  
أَنْتَ أَجِي وَ مَعْدُنُ الْكِرَامَةِ      وَ مَنْ لَّهُ مِنْ بَعْدِي الْإِمَامَةَ

«من علی صاحب شمشیر صمصام و صاحب حوض روز قیامت هستم که حضرت رسول وقتی مرا با آن عمامه معمم می کرد فرمود: تو برادر من و معدن کرامت و امام پس از من هستی» (مفید، الفصول المختارة، ۱۴۱۳: ۲۸۹).

معمم کردن امام علی علیه السلام در روز غدیر، مسأله‌ای بود که پیامبر نمی خواستند در میان مسلمانان به یک مسأله ساده‌ای تبدیل شود و مسلمانان به راحتی آن را بگذارند و بگذرند. برای همین بود که پس از غدیر خم، وقتی می دیدند، امیرالمؤمنین دارد با این عمامه می آید می فرمودند: «اتاکم علی فی السحاب». تعبیر برخی گزارش‌ها به گونه‌ای است که نشان می دهد همواره هر وقت می دیدند علی با این عمامه می آید، این مضمون را تکرار می کردند «و کانت له عمامة یعتم بها یقال لها: السحاب، فکساها علی بن ابي طالب، فکان إذا قدم فیها یقول: اتاکم علی فی السحاب» (قاضی نورالله مرعشی، احقاق الحق، ۱۴۰۹: ۵۶۴/۶). این تکرار آن هم در آن زمان کوتاه نشان می دهد که ایشان سعی می کردند، این عمامه را به عنوان یک نماد در حافظه تاریخی امت برجسته کنند.

### عمامه پیامبر پس از پیامبر ﷺ

چنان که گذشت امام علی علیه السلام در زمان حیات پیامبر از این عمامه استفاده می کرد، اما بعد از وفات پیامبر در ایام خلافت خلفا گزارشی از این که این عمامه پیامبر را استفاده کرده باشند، دیده نشد. پس از قتل عثمان، وقتی مردم با ایشان بیعت کردند همان عمامه را بر سر نهادند و به مسجد آمدند و سخنرانی کردند (صدوق، الامالی، ۱۳۷۶ش: ۳۴۱ و مفید، ارشاد، ۱۴۱۳ق: ۳۴/۱). در جنگ جمل هنگامی که جنگ در حال شروع شدن بود، و ایشان تلاش می کردند که از وقوع جنگ پیشگیری کنند، با همان عمامه پیامبر قرآن را بر سر دست گرفتند، به مقابل لشکر رفتند و آنان را به صلح دعوت کردند (قاضی نورالله مرعشی، احقاق الحق، ۱۴۰۹: ۱۰۵/۸ و ۱۰۶) قاضی نورالله شوشتری از نسخه خطی کتاب توضیح الدلالة شهاب الدین شافعی یکی از خطب علی علیه السلام را نقل کرده است که در مسجد کوفه با عمامه پیامبر ایراد شده است (همان، ۱۳۷۶/۱۷) در جنگ صفین با همین عمامه برای سپاهیان خطبه خوانده است (نصرین مزاحم، وقعة صفین، ۱۴۰۴ق: ۴۰۳).

### کارکردهای نمادین عمامه در فرهنگ عرب

در فرهنگ عرب‌ها، عمامه کارکردهای نمادین گوناگونی داشت. برداشتن عمامه از سر حریف در جنگ‌ها یک نماد بود که نشان می داد حریف اسیر شده است و همان مجاهدی که توانسته بود عمامه حریف را از سرش بردارد، افتخار به اسارت گرفتن آن اسیر را از آن خود می کرد. وقتی بین

مجاهدان اختلاف پیش می‌آمد که فلان اسیر را کدام مجاهد اسیر کرده است، برداشتن عمامه نمادی بود که آن را معیار قرار می‌دادند و می‌گفتند همان مجاهدی که عمامه حریف را برداشته، همان مجاهد اسیرش کرده است (ر.ک: شوشتری، بهج الصباغة، ۱۳۷۶: ۷/ ۴۹۲).

عمامه نشانه بزرگی و سیادت نیز بود، چون افتخارآمیزترین سرپوش برای مردان عرب عمامه بود. سرپوش ثروتمندان عمامه و سرپوش طبقه فقیر پارچه‌هایی سبک‌تر و ارزان‌تر بود، کمیت و کیفیت عمامه نیز معنای خاصی داشت. ثروتمندان برای این‌که ثروشان را به رخ دیگران بکشند، از پارچه بزرگتری استفاده می‌کردند و مقداری از پارچه‌ی عمامه را نیز از عقب یا از جلو آویزان می‌کردند. این آویز گاه آنقدر بزرگ می‌شد که حتی به زمین می‌رسید یا بر روی زمین کشیده می‌شد تا نشان بدهد که شخص صاحب عمامه ثروت بیشتری دارد (جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب، ۱۴۲۲: ۹/ ۴۸-۵۱). ابودجانه انصاری در جنگ احد انتهای عمامه‌اش را با همین شکل آویزان کرده بود، پیامبر وقتی او را دیدند که با چنان تبختری راه می‌رود، فرمودند: «این نوع راه رفتن راه رفتنی است که خداوند از آن بیزار است مگر در حین جهاد فی سبیل الله» (کلینی، کافی، ۱۴۰۷: ۸/۵). در زبان و ادبیاتشان نیز تعبیر «ارخاء العمامة» که همان آویزان کردن عمامه بود، کنایه از خودنمایی و ابراز ثروتمندی و سیادت بود (ابن سیده، المحکم، ۱۴۲۱: ۱/ ۱۰۷).

در فرهنگ عرب‌ها، عمامه نشان دهنده جایگاه اجتماعی شخص نیز بود. هر کسی بسته به جایگاهی که داشت نوع خاصی از عمامه نیز بر سر می‌نهاد. یکی از انواع عمامه، عمامه قرمز رنگی بود که آن را نشانه پادشاهی می‌دانستند و وقتی که می‌خواستند کسی را به ریاست و بزرگی خودشان انتخاب کنند، بر سر او می‌نهادند (فراهیدی، کتاب العین، ۱۴۹۰: ۱/ ۹۴ و محمد بن علامه، الدعامة فی احکام سنّة العمامة، ۱۳۴۲: ۴). طبق برخی گزارش‌ها این یک رسم و آیین عربی بوده است (محمد بن علامه، همان و ازهری، تهذیب اللغة، ۱۴۲۱: ۱/ ۸۹) به عبارت دیگر همانطور که ایرانی‌ها وقتی می‌خواستند شاهان خود را به سلطنت برسانند بر سر آنان تاج می‌نهادند و او را تاجدار (المتوّج) می‌نامیدند، عرب‌ها هم وقتی کسی را به ریاست خودشان انتخاب می‌کردند بر سر او عمامه می‌نهادند و او را معمم می‌نامیدند (فراهیدی، همان). برای مثال در منابع تاریخی آمده است که بنی‌سلیم وقتی می‌خواستند، مالک بن خالد را به ریاست قبیله خود برگزینند او را معمم کردند و پس از او هم وقتی می‌خواستند معبد بن عمرو را به ریاست قوم برسانند باز او را نیز معمم کردند (ابن حزم، جمهرة انساب العرب، ۱۴۰۳: ۲۶۱). در برخی گزارش‌ها درباره ابواحیحة که یکی از بزرگان مکه در عصر جاهلیت بود، آمده است وقتی عمامه بر سرش می‌نهاد همه مردم عمامه‌هایشان را برمی‌داشتند و اصلاً عمامه هیچ کس به رنگ عمامه او نبود، به او ذوالعصا و

ذوالعمامة گفته می‌شد (زرکلی، الأعلام، ۱۹۸۹: ۹۶/۳ و جزری، أسد الغابة، ۱۴۰۹: ۲: ۲۳۹ و ۲۴۰) ابوقیس بن اسلت در توصیف عمامه ابواحیحة گفته است:

إذا شدَّ العمامة ذات يوم وقام إلى المجالس والخصوم  
فقد حرمت على من كان يمشى بمكة مدخل سقيم

وقتی ابواحیحة عمامه‌اش را بپیچد و بر سر نهد و به مجالس و محکمه‌ها برود دیگر عمامه پوشیدن بر هر کسی که در مکه راه می‌رود حرام می‌شود مگر کسی که سالم نباشد (جاحظ، البيان والتبيين، ۲۰۰۲م: ۶۷/۳).

نعمان بن منذر وقتی می‌خواست گروهی را به ملاقات کسرای ایران و مذاکره با او بفرستد، برای آن‌که کسرا بداند اعضای گروه افراد مهمی هستند همه آنها را معمم کرد (زکی صفوت، جمهرة خطب العرب، ۱۹۲۳م: ۵۵/۱).

در فرهنگ عامه عرب‌ها بین ریاست و معمم بودن، ملازمه شدیدی وجود داشت به گونه‌ای که عرب‌ها در زبان روزمره و زبان ادبی خودشان کلمه معمم شدن را به معنای ریاست نیز به کار می‌گرفتند. در زبان عربی کلمه عمامه و عصابه تقریباً مترادف هستند و جالب این است که هر یک از این دو کلمه مجازاً به معنای سیادت و رهبری به کار رفته‌اند. بر اساس گزارش خلیل، عرب کلمه «معمم شدن» را به معنای «به ریاست رسیدن» به کار می‌برده است. این معنا را لغویان دیگری مانند: صاحب بن عباد (صاحب بن عباد، المحيط، ۱۴۱۴: ۱۰۴/۱)، اسماعیل جوهری (جوهری، صحاح، ۱۴۰۷: ۱۹۹۱/۵) نیز گزارش کرده‌اند. ابن فارس نیز معنای کلمه «عمم» را به اصل واحدی برگردانده که در آن قید علو نیز وجود دارد (ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ۱۴۰۴: ۱۵/۴) راغب کلمه «عممته» را کنایه از به ریاست رساندن شخص دانسته است (راغب، مفردات الفاظ قرآن، ۱۴۱۲: ۵۸۴). معناشناسان عربی معتقدند، حتی به ابواحیحة هم اگر در زمان جاهلیت می‌گفتند: ذو العمامة، در واقع این تعبیر بر معنای تحت اللفظی خودش (صاحب عمامه) دلالت نمی‌کرد، بلکه کنایه از سیادت و بزرگی ابواحیحة بود (اصفهانی، سوائر الأمثال علی أفعال، ۱۴۰۹: ۱۰۵).

عصابه نیز کلمه دیگری است که معنای وضعی‌اش همان عمامه است اما به معنای سیادت و بزرگی در فرهنگ و ادب عربی به کار رفته است. لغت پژوهان کلمه «معصب» را نیز به معنای «سید مطاع» برگردانده‌اند. تفاسیری که برای کلمه «معصب» ذکر شده نشان می‌دهد که عمامه (عصابه) را برای کسی به کار می‌گرفتند که می‌خواستند از او اطاعت کنند (مطاع) و او را به ریاست برگزینند (ر.ک: زبیدی، تاج العروس، ۱۴۱۴: ۲۴۰/۲). روزی پیامبر اکرم به عیادت سعد بن عباد

می‌رفتند. در راه گفت و گوی بی نتیجه و تلخی با برخی منافقین از جمله عبدالله بن ابی داشتند. وقتی به نزد سعد رسیدند واقعه را به او گفتند. سعد به پیامبر عرض کرد: «از او درگذر ای رسول خدا، به خدا سوگند وقتی خدا بزرگی مدینه را به تو داد، اهالی اینجا با هم توافق کرده بودند که تاج بر سر او نهند و او را معمم کنند (کنایه از این که او را پادشاه خود قرار دهند) از وقتی که خداوند این مقام را به تو داد، غصه‌ای در دلش گیر کرد و...» «قَالَ: اغْفُ عَنْهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَاصْفَحْ. فَوَاللَّهِ! لَقَدْ أَعْطَاكَ اللَّهُ الَّذِي أَعْطَاكَ، وَ لَقَدْ اصْطَلَحَ أَهْلُ هَذِهِ الْبُحَيْرَةِ أَنْ يَتَوَجَّوهُ، فَيَعْصِبُوهُ بِالْعَصَابَةِ. فَلَمَّا رَدَّ اللَّهُ ذَلِكَ بِالْحَقِّ الَّذِي أَعْطَاكَهُ، شَرِقَ بِذَلِكَ» (مسلم، صحیح مسلم، ۱۴۱۲: ۱۴۲۳/۳) در سخن سعد نیز کلمه «یعصب» کنایه از «به ریاست انتخاب کردن» به کار رفته است.

در اشعار عربی کلمه عمامه در معنای سیادت و بزرگی به کار رفته است. در یکی از ابیات معلّقه عمرو بن کلثوم آمده است:

«وَسَيِّدِ مَعْشَرٍ قَدْ عَصَّبُوهُ      بَتَاجِ الْمُلْكِ يَحْمِي الْمُخَجْرِينَ»

(و بزرگ قومی که او را با تاج ریاست معمم کردند، از حریم پناهندگان دفاع می‌کند) (قرشی، جمهرة اشعار العرب، ۱۴۲۴: ۱۸۶).

مغیره بن عمرو تمیمی شاعر اسلامی نیز گفته است:

إذا المرء أثرى ثم قال لقومه:      أنا السيد المفضى إليه المعمم  
ولم يعطهم شيئاً أبوا أن يسودهم      وهان عليهم رغمه وهو أظلم

«وقتی کسی ثروتمند شود و بعد به قومش بگوید: فقط من بزرگ، ملجأ و رئیس قبيله هستم ولی به آنها چیزی [از اموال خودش] نبخشد آنان از این که او به ریاستشان برسد، خودداری می‌کنند و...» (جاحظ، البيان والتبيين، ۲۰۰۲: ۳/۷۰).

### عمامه در سیره پیامبر اکرم ﷺ

از پیامبر اکرم درباره عمامه دو سنت به دست ما رسیده است: سنت نخست این که حضرت خوشان عمامه بر سر می‌نهادند و مسلمانان را نیز تشویق می‌کردند که عمامه بر سر نهند، برای مثال وقتی هند بن صامت به محضر ایشان شرفیاب شد به او فرمودند عمامه بپوش که عمامه پوشیدن از سنت جبرئیل است (عسقلانی، الاصابة، ۱۴۱۵: ۴۳۶/۶). خود ایشان به «صاحب العمامة» معروف بودند (جبوری، العمامة فی الجاهلیة و الاسلام، ۱۴۰۵: ۳۸۷). این سنت پیامبر در منابع فریقین به اندازه کافی بررسی شده است. سنت دوم آن که پیامبر وقتی کسی را به ریاستی می‌گماشتند، او را معمم می‌کردند. معمم کردن یک عمل نمادین بود که ظاهراً از همان تاج‌گذاری



رئیس قبیله اخذ شده و به یک سنت نبوی تبدیل شده بود. گویا ایشان می‌خواستند ریاست آن شخص معمم را با این نماد در ذهن‌ها برجسته کنند. گفته شده است منظور پیامبر خدا از این کار این بوده که آراستگی را به کارگزارانشان بیاموزند تا در چشم مردم شکوه و هیبت داشته باشند (محمدبن‌علامة، الدعامة فی احکام سنّة العمامة، ۱۳۴۲: ۴۸).

مورخان و محدثانی چون امام دولابی (متوفای ۳۱۰ ق)، حافظ ابوالقاسم طبرانی (متوفای ۳۶۰ ق)، أبو القاسم تمام بن محمد (متوفای ۴۱۴ ق) و فاضل هندی (متوفای ۹۷۷ ق) گزارش کرده‌اند که پیامبر هیچ کسی را به ولایت نمی‌گماشت مگر این‌که او را معمم می‌کرد «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يُوَلِّي وَآلِيَا حَتَّى يِعَمَّمَهُ» (دولابی، الكنئی والاسماء، ۱۴۲۱: ۶۱۹/۲؛ طبرانی، المعجم الكبير، ۱۴۱۵: ۱۴۴/۸؛ تمام الرازی، الفوائد، ۱۴۱۲: ۲/۲۵۹ و الممتقی الهندی، كنز العمال هندی، ۱۹۸۹: ۱۶۷/۷).

در کنار این گزارش کلی که معمم کردن والیان را نشان می‌دهد، در گزارش‌های جزئی‌تری که از وقایع تاریخی عصر نبوی به دستمان رسیده نیز معمم شدن کسانی که از سوی پیامبر به فرماندهی نظامی گماشته می‌شدند، نقل شده است. برای مثال عبدالرحمن بن عوف در شعبان سال ششم هجری از سوی پیامبر به فرماندهی سپاه دومة الجندل منصوب شد و در این سریه دست مبارک خود پیامبر معمم شد (ابن‌عبدالبر، استیعاب، ۱۴۱۲: ۲/۸۴۵؛ جزری، اسدالغابه فی معرفة الصحابه، ۱۴۰۹: ۳/۳۷۶؛ واقدی، کتاب المغازی، ۱۴۰۹: ۲/۵۶۰). عبدالرحمن این عمامه پیامبر را با خود نگاه‌داشته بود و پس از قتل خلیفه دوم وقتی که می‌خواست نتیجه تصمیم شورای شش نفره درباره خلافت را به اطلاع مردم برساند، مردم را در مسجد جمع کرد و همان عمامه را بر سر نهاد و بر منبر نشست و عثمان را به عنوان خلیفه سوم معرفی کرد (طبری، تاریخ الطبری، ۱۳۸۷: ۴/۲۳۸؛ ذهبی، تاریخ الإسلام، ۱۴۱۳: ۳/۳۰۵). در رمضان سال دهم هجری که امام علی علیه السلام را به یمن می‌فرستادند، به ایشان فرمودند که در قبا اردو برپا کند تا به تدریج یارانش به او بپیوندند سپس ایشان خودش به اردوی امیرالمؤمنین رفتند و در آنجا با دست خودشان علی بن ابی‌طالب را معمم کردند و عمامه را سه دور گرد سر او پیچیدند و یک ذراع از عمامه را از جلو و یک وجب آن را نیز از عقب آویزان کردند (واقدی، کتاب المغازی، ۱۴۰۹: ۳/۱۰۸۰ و مقریزی، إمتاع الأسماع، ۱۴۲۰ ق: ۲/۹۵ و ۹۶ و ۱۷۲/۷ محمدبن‌سعد، الطبقات الكبرى، ۱۴۱۴: ۲/۱۲۸ و صالحی شامی، کتاب المغازی، ۱۴۰۹: ۶/۲۳۸). گزارش شده است که پیامبر وقتی برای نبرد روم اسامة بن زید را به فرماندهی سپاه منصوب کردند، خودش به دست خودشان او را معمم کرده و عمامه را بر روی سرش تنظیم کردند (ابن‌عبدالبر، بهجة المجالس و أنس المجالس، ۱۹۸۱: ۳/۶۱).

مؤلف سبل الهدی در ذیل مباحث مربوط به سیره پیامبر، باب مشخصی را به عمامه ایشان اختصاص داده و در ذیل آن باب، گفتار هفتم را تحت عنوان «السابع: فی تعمیمه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بعض أصحابه» به همین مسأله یعنی مسأله معمم کردن اصحاب اختصاص داده است. وی در آغاز این گفتار معمم شدن علی بن ابی طالب در غدیر خم را ذکر کرده و در ادامه از میان همه مواردی که پیامبر، فرماندهان را معمم می‌کردند، فقط معمم کردن عبدالرحمان بن عوف را ذکر کرده و از ذکر بقیه موارد اغماض کرده است (صالحی شامی، سبل الهدی، ۱۴۱۴: ۷/ ۲۷۵). هرچند پیش از آن در جلد ششم در گزارش مربوط به سیره یمن معمم کردن علی بن ابی طالب علیه السلام را نیز ذکر کرده است (همان، ۶/ ۲۳۸).

پیامبر برای دیگر سربازان نیز فرمانده معین می‌کردند، ولی گزارش معمم کردن همه آن فرماندهان در جست و جویهای تاریخی یافت نشد. این‌که چرا معمم شدن فرماندهان دیگر در منابع تاریخی گزارش نشده است، ممکن است به یکی از این دو دلیل باشد: نخست آن‌که شاید اصلاً حضرت برخی فرماندهان را معمم نکرده باشند و احتمال دوم این‌که همه را معمم می‌کردند ولی برخی از آن موارد گزارش نشده است. احتمال دوم با روایت «کان لایوئلی والیا حتی عممه» سازگارتر است به هر حال فرماندهی جنگ هم، کم‌اهمیت‌تر از والی بودن نبود. البته این را نیز باید در نظر داشت که سربازان همگی مانند یکدیگر نبودند؛ برخی سربازان بسیار کوچک و در حد یک مأموریت چریکی بود، برخی دیگر هرچند از حد یک مأموریت چریکی فراتر می‌رفت اما به شدت محرمانه اجرا می‌شد، به گونه‌ای که رزمندگان دستور داشتند شب‌ها حرکت کنند و روزها استراحت کنند تا خبرچین‌های دشمن از تحرک سپاه خبردار نشوند. طبعاً در چنین سربازانی سربازی بودن مأموریت اقتضا می‌کرد که تشریفات معمم کردن چندان آشکارا اجرا نشود. عواملی مانند کم‌اهمیتی سربازان کوچک و سربازی انجام شدن سربازان محرمانه موجب می‌شد که روایان انگیزه‌ای برای ذکر همه جزئیات ریز مانند معمم شدن فرمانده نداشته باشند. به ویژه آن‌که در گزارش بسیاری از سربازان اصلاً وقایع مقدماتی مانند تشکیل اردو و مراسم نصب و معرفی فرمانده (که معمم شدن هم باید در اینجا ذکر می‌شد) به تفصیل و با همه جزئیات ذکر نشده بلکه به این وقایع مقدماتی تنها با یک جمله کوتاه اشاره شده است.

در سنت پیامبر افزون بر معمم کردن والیان و فرماندهان جنگی، معمم کردن افراد در مأموریت‌های ویژه جنگی نیز گزارش شده است. در جنگ خندق، پیامبر وقتی می‌خواستند علی بن ابی طالب را برای نبرد با عمرو بن عبدود اعزام کنند، او را معمم کردند. در این جنگ وقتی که برخی پهلوانان از جمله عمرو از خندق عبور کرده و مبارزه می‌طلبیدند، مسلمانان به شدت ترسیده

بودند. واقدی می نویسد مسلمانان چنان ترسیده بودند که گویا بر سرشان پرنده‌ای نشسته بود (واقدی، مغازی، ۱۴۰۹: ۲/۴۷۱)؛ از میان مسلمانان علی بن ابی طالب سه مرتبه از پیامبر اجازه خواست که به مبارز طلبی عمرو پاسخ دهد. سرانجام حضرت به علی فرمودند: او عمرو بن عبد است! علی بن ابی طالب نیز پاسخ داد: من نیز علی هستم! در اینجا بود که پیامبر او را به آغوش کشیدند و بوسیدند و عمامه خودشان را بر سر او نهادند، چند قدم هم او را به سوی میدان بدرقه کردند، با نگرانی از پشت سر به او نگریستند، دست‌هایشان را بلند کردند و برایش دعا کردند (اسکافی، نقض العثمانیة، ۱۳۸۳ش: ۲۸۳ و ۲۸۴؛ مقریزی، امتاع الأسماع، ۱۴۲۰: ۱/۲۳۶؛ محمدبن سعد، الطبقات الکبری، ۱۴۱۴: ۲/۵۳).

### معمم کردن به عنوان نماد رهبری در سیره مسلمانان

معمم کردن به عنوان یک نماد برای به ریاست رساندن رؤسا پس از حیات ظاهری پیامبر نیز معناداری خود را در سیره مسلمانان نیز حفظ کرد به گونه‌ای که خلفا معمولاً در هنگام نشستن بر تخت خلافت، شمشیر حمایل می‌کردند و معمم می‌شدند. چنان‌که در گزارش وقایع روز خلافت قادر عباسی (ابن کثیر الدمشقی، البداية و النهایة، ۱۴۰۷ق: ۱۱/۳۵۲)، أبو عبد الله محمد بن المستظهر بالله (ابن عمرانی، الإنباء، ۱۴۲۱ق: ۲۲۲) و متوکل عباسی (طبری، همان، ۱۵۵/۹ و نویری، نهایة الأرب فی فنون الأدب، ۱۴۲۳ق: ۲۲/۲۷۶) و... به آیین معمم کردن خلیفه اشاره شده است. معمم کردن خلیفه توسط اشخاص خاصی مانند قضات، امیران لشکر یا... انجام می‌شد. معمم شدن اختصاص به خلیفه و روز به قدرت رسیدن او نداشت. برای مثال قضات را هم وقتی به مقام قضا نصب می‌کردند، معمم می‌کردند (کندی، کتاب الولاية و کتاب القضاة، ۱۹۱۲م: ۵۹۶).

چنان‌که برای نصب خلفا و والیان از نماد عمامه استفاده می‌شد، برای خلع و برکناری یک رئیس هم گاهی از نماد عمامه استفاده می‌شد. بدین ترتیب که در هنگام برکناری یک شخص عمامه‌اش را از سرش برمی‌گرفتند. نمونه‌های زیادی در تاریخ وجود دارد که این ادعا را تأیید می‌کند. برای مثال خلیفه دوم به ابوعبیده جراح دستور داد که با خالد بن ولید گفت و گو کند و اگر او به اشتباه خود اقرار نکرد عمامه او را از سرش بردارد او را از فرماندهی سپاه شام برکنار کند و بدین ترتیب خالد از مقام خود عزل به یکی از فرماندهان تحت امر ابوعبیده تبدیل شد (طبری، تاریخ طبری، ۱۳۸۷: ۳/۴۳۶ و ۴۳۷). خالد پس از برکناری از فرماندهی کل به یک فرمانده جزء در سپاه ابوعبیده دست یافته بود. در همین پست بود که به اشعث اموال زیادی را به عنوان جایزه پرداخت کرده بود، عمر به ابوعبیده نامه نوشت که او را جلب کند و عمامه از سرش بردارد تا اقرار

کند که جایزه اشعث را از بیت المال داده یا از اموال شخصی خودش داده؟ ابو عبیده خالد را احضار و او را مؤاخذه کرد ولی خالد پاسخ نمی‌داد. یکی از غلامان برخاست و عمامه خالد را از سر او برداشت و به او گفت چرا به سوال امیر جواب نمی‌دهی؟ وقتی خالد جواب سوال امیر را داد غلام دوباره با دست خودش عمامه خالد را بر سرش نهاد. مورخان نوشته‌اند با این وضعی که برای خالد پیش آمده بود و یک بار عمامه‌اش را برداشتند و دوباره بر سرش گذاشتند، خالد نمی‌دانست از فرماندهی عزل شده یا عزل نشده است؟ (همان، ۶۷/۴ و ۶۸ و نویری، نهاية الأرب فی فنون الأدب، ۱۹/۳۴۳ و ۳۴۴). امیر آل بویه وقتی می‌خواست مستکفی (۲۹۲-۳۳۸ ق) را از خلافت بغداد برکنار کند دو نفر از دیلمیان را فرستاد و آنها او را از تخت فرود آوردند و عمامه‌اش را نیز از سرش برداشتند و به گردنش انداختند (زرکلی، الأعلام، ۱۹۸۹: ۱۰۴/۴).

گاه پیش می‌آمد که به شخص رئیس یا خلیفه دسترسی نداشتند تا عمامه از سر او بردارند برای همین به صورت نمادین عمامه خودشان را از سرشان برمی‌داشتند و می‌گفتند که فلان رئیس را برکنار کردم. برای مثال در روزگاری که اعتراضات مسلمانان بر عثمان اوج گرفته بود، عمار یاسر و سعد بن ابی وقاص با هم گفت و گو می‌کردند. عمار برای نشان دادن شدت اعتراض خود، عمامه خودش را از سر برگرفت و گفت: «خلعتُ عثمان کما خلعت عمامتی هذه» (عثمان را خلع کردم چنان که این عمامه‌ام را خلع کردم) (ذهبی، تاریخ الاسلام، ۱۴۱۳: ۴۳۴/۳). در واقعه حکمیت، ابوموسی اشعری که با دسیسه عمرو و عاص، به خیال خودش می‌خواست معاویه و علی بن ابی طالب را از خلافت خلع کند عمامه خودش را از سر برداشت و گفت: «فقد خلعتهما کما خلعت عمامتی هذه»؛ «من هر دو را از خلافت برکنار کردم چنان که عمامه‌ام را از سر برداشتم» (همان، ۳/۵۵۱) قبل از واقعه حرّه مردم مدینه گروهی را به سوی یزید فرستاده بودند. وقتی که گروه اعزامی از شام به مدینه بازگشت یکی از اعضای گروه در مسجد مدینه گزارشی از فسق و فجور یزید به مردم ارائه کرد و در نهایت عمامه خودش را از سر برگرفت و گفت: «إنی أشهدکم أنى قد خلعتکما خلعت عمامتی»؛ «شما شاهد باشید که من او را از خلافت خلع کردم چنان که این عمامه‌ام را از سرم خلع کردم» (بلاذری، انساب الاشراف، ۱۴۱۷: ۲۰۲/۱۰).

تألیفات مستقل و غیر مستقل مسلمانان در باره سنت عمامه کم نیست. درباره اصل معمم بودن و نحوه تنظیم کردن اجزای عمامه (مانند تحت الحنک، عذبه، ارخاء الذیل و...) و این که تحت الحنک از کدام سمت شروع شود، این که عذبه عمامه بر روی کدام دوش قرار بگیرد، این که ذیل عمامه به چه مقدار آویزان باشد و... دقت‌های شگفت‌آوری شده است. فقیهان مذاهب اسلامی با استناد به روایات و سیره سعی کرده‌اند مستحبات عمامه را به دقت استخراج کنند. عجیب‌تر آن که

در این امر گاه اختلافات جدی نیز در فتاوایشان دیده می‌شود. نویسنده کتاب الدعامة فی احکام سنة العمامة در قرن چهاردهم قمری این اختلافات فتوایی را با مستنداتشان جمع‌آوری کرده و کتاب مستقلی را در احکام عمامه سامان داده است. جالب این است که یکی از مستندات که برخی از این فتاوی پراختلاف به آن مستند شده، همین واقعه معمم کردن علی بن ابی طالب در روز غدیر است. ولی عجیب آن است که هیچ کس از خودش نپرسیده است پیامبر اکرم در این واقعه چرا علی را معمم کردند؟ برای مثال این که ذوابه عمامه از پشت یا از جلو یا از بین کتفین آویزان شود برایشان بسیار اهمیت داشته اما این که چرا علی بن ابی طالب در روز غدیر معمم شده هیچ جای پرسش نداشته است!

### اثر معمم شدن در تفسیر حدیث غدیر

درباره این که چرا رسول الله ﷺ در واقعه غدیر امیرالمؤمنین علیه السلام را معمم کردند، سه احتمال می‌توان مطرح کرد: نخست آن که این کار صرفاً یک تفنن و سرگرمی بوده و هیچ انگیزه‌ای در ورای آن نبوده است، دوم آن که حضرت می‌خواستند سنت عمامه پوشیدن را به مخاطبان خود القاء کنند و سوم آن که حضرت می‌خواستند با این کار نشان دهند که علی بن ابی طالب را از این پس به یک ریاست نصب کرده‌اند.

از بین این سه احتمال، احتمال نخست با رویه یک شخص مشخص و محترم که وقت خودش و وقت دیگران را محترم می‌انگارد نیز ناسازگار است تا چه رسد به پیامبر بزرگواری که لحظه لحظه وجودش برای مردم اسوه‌ای حسنه بود و خود آینه اعراض از عمل لغو و بیهوده بود و رفتارهایش نیز مانند گفتارهایش از روی هوی و هوس و لهو و لعب صادر نمی‌شد.

احتمال دوم به اندازه احتمال اول سخیف نیست، برای همین هم در برخی منابع اهل تسنن کلماتی مانند «فاعتموا» را به گزارش واقعه افزوده‌اند و سعی کرده‌اند نشان دهند، پیامبر با این عملشان می‌خواستند مردم را به سنت عمامه پوشی ترغیب کنند (ر.ک: عینی، عمدة القاری، بی تا:

۳۰۸/۲۱) با این حال شواهد زیر نشان می‌دهد که احتمال دوم نیز احتمال موجهی نیست: شاهد اول این که اگر پیامبر در آخرین روزهای عمرشان قصد تعلیم یک سنت خاص را داشتند چرا معمم شدن را انتخاب کردند؟ آیا سنت‌های دیگر مهم‌تر نبود؟ شاهد دوم آن که سنت عمامه پوشی با آخرین وصیت بودن تناسب کافی ندارد! شاهد سوم آن که سنت عمامه پوشی نیاز به اینقدر تأکید آن هم در آخرین سخنرانی همگانی پیامبر نداشت چرا که قبل از اسلام هم یک عادت عربی بود و

مسلمانان تا حد زیادی به آن پایبند بودند، شاهد چهارم آن که آن چه در اینجا روی داده معمم بودن نبود بلکه معمم کردن بود، شاهد پنجم آن که اگر صرفاً سنت معمم بودن مد نظرشان بود همین که با عمامه در برابر این جمعیت عظیم حاضر می‌شدند کافی بود، شاهد ششم این که اگر منظورشان صرفاً تأکید بر سنت عمامه‌پوشی بود، چرا عمامه را بر سر خودشان نهادند؟ به عبارت دیگر انتخاب علی بن ابی طالب چه انگیزه خاصی داشت؟ این شواهد و شواهد روشن دیگری که در مقام وجود دارد مانع از پذیرش احتمال دوم می‌شود.

احتمال سوم، افزون بر آن که با ابطال دو احتمال اول خود به خود تأیید می‌شود، این احتمال مورد تأیید برخی شواهد نیز هست. اولین شاهد همان یافته اولیه این پژوهش است که نشان می‌داد در فرهنگ عرب‌ها و سیره پیامبر دو نماد جداگانه وجود داشته است: یکی عمامه‌پوشی و دیگری معمم کردن کسی که به یک مأموریت بزرگ نصب می‌شد و آن چه در اینجا وجود دارد، عمامه‌پوشی نیست بلکه معمم کردن است. شاهد دوم نیز آن که در برخی گزارش‌ها آمده است که پیامبر خدا در همان مدت کوتاهی که پس از واقعه غدیر زندگی کردند، عمامه‌ای را که در هجدهم ذی‌الحجه بر سر علی نهاده بودند، در ذهن عامه مردم ماندگار کردند چون هرگاه علی بن ابی طالب را با آن عمامه می‌دیدند می‌فرمودند: «أَتَاكُمْ عَلِيٌّ فِي السَّحَابِ» (قاضی نورالله مرعشی، احقاق الحق وازهاق الباطل، ۱۴۰۹: ۶/ ۵۶۴). پیامبری که به گزارش قرآن کریم (نجم/ ۳) از روی هوا و هوس سخن نمی‌گفتند و باز به حکم قرآن کریم زبان مبارکش از سخن لغو پیراسته بود، (مؤمنون/ ۳ و قصص/ ۵۵) به چه منظوری هرگاه علی را با این عمامه می‌دیدند تکرار می‌کردند که علی با عمامه‌اش آمد؟ مردم همگی مثل ایشان می‌دیدند که علی با عمامه‌اش می‌آید، چه نیازی به گفتن این جمله و چه نیازی به تکرار کردن آن وجود داشت؟ بنابراین چاره‌ای جز این نیست که اقرار کنیم رسول خدا با این عمل می‌خواستند نشان دهند که علی بن ابی طالب را برای یک مأموریت عظیم به ریاست مسلمین نصب می‌کنند. نکته بسیار مهمی که در اینجا وجود دارد این است که عمامه خودشان را در مقابل جمعیت عظیم مسلمانان، از سرشان بر گرفتند و بر سر او نهادند. این نماد نشانه آن است که ریاست علی بر شما همان ریاست من بر شما است. چنین معنایی از متن لفظی حدیث غدیر نیز قابل برداشت است چون حضرت قبل از آن که ولایت علی را بیان کنند ابتدا به ولایت خودشان اقرار گرفتند.

## نتیجه

در این نوشتار روشن شد که عمامه، کارکردهایی معنایی و جنبه نشانگی داشته است. عمامه پوشیدن و معمم کردن دو نماد جداگانه هستند که هر کدام نشانگی خاص خودشان را دارند. معمم کردن در فرهنگ جاهلی، سیره پیامبر و سیره مسلمانان پس از پیامبر نماد خاصی بود که برای نصب والیان، فرماندهان جنگی و خلفا به کار گرفته می‌شد. این‌که در منابع فریقین آمده است که حضرت رسول الله در روز غدیر عمامه مخصوص خودشان را که سحاب نامیده می‌شد از سر برگرفتند و با آیین خاصی بر سر علی بن ابیطالب علیه السلام نهادند، نکته ساده‌ای نیست بلکه نمادی بود که پیامبر می‌خواستند در حافظه تاریخی امت ماندگار شود. بنابراین باید این نماد خاص را بدین معنا دانست که حضرت می‌خواستند نشان دهند همان ریاستی را که خودشان بر امت داشتند، برای روزگار پس از خودشان به علی واگذار می‌کنند.

## منابع

١. ابن العمراني، الإنباء، القاهرة: دار الآفاق العربية، ١٤٢١ق.
٢. ابن حزم، جمهرة أنساب العرب، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٠٣ق.
٣. ابن سيده، على بن اسماعيل، المحكم و المحيط الاعظم، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤٢١ق.
٤. ابن عبد البر، الاستيعاب في معرفة الاصحاب، بيروت: دارالجيل، ١٤١٢ق.
٥. ابن عبد البر، بهجة المجالس و أنس المجالس، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ دوم، ١٩٨١م.
٦. ابن فارس، احمد، معجم مقاييس اللغة، قم: مكتب الاعلام الإسلامى، ١٤٠٤ق.
٧. ابن كثير الدمشقى، اسماعيل بن عمر، البداية و النهاية، بيروت: دارالفكر، ١٤٠٧ق.
٨. ابن هشام، السيرة النبوية، بيروت: دارالمعرفة، بى تا.
٩. ابن عقده، حديث الولاية، قم: دليل ما، ١٤٢٢ق.
١٠. اسكافى، نقض العثمانية، قم: كتابخانه حضرت آية الله العظمى مرعشى نجفى رحمته الله، ١٣٨٣ش.
١١. اصفهاني، حمزة بن حسن، سوائر الأمثال على أفعال، بيروت: عالم الكتاب، ١٤٠٩ق.
١٢. امينى، عبدالحسى، الغدير، بيروت: مؤسسة الاعلمى، ١٤١٤ق.
١٣. بلاذرى، أحمد بن يحيى، أنساب الأشراف، بيروت: دارالفكر، ١٤١٧ق.
١٤. تمام الرازى، أبوالقاسم، الفوائد، الرياض: مكتبة الرشد، ١٤١٢ق.
١٥. جاحظ، البيان و التبيين، بيروت: دار و مكتبة الهلال، ٢٠٠٢م.
١٦. جبورى، يحيى وهيب، العمامة فى الجاهلية و الاسلام، جامعة قطر، حولية كلية الانسانيات و العلوم الاجتماعية، العدد الثامن، ١٤٠٥ق.



۱۷. جزری، أسد الغابة فی معرفة الصحابة، بیروت: دار الفكر، ۱۴۰۹ق.
۱۸. جواد، علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام، دار الساقی، الطبعة الرابعة، ۱۴۲۲ق.
۱۹. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۴۰۷ق.
۲۰. دولابی، محمد بن أحمد، الکنی والأسماء، بیروت: دار ابن حزم، ۱۴۲۱ق.
۲۱. ذهبی، تاریخ الاسلام، بیروت: دار الکتب العربی، الطبعة الثانية، ۱۴۱۳ق.
۲۲. راغب، حسین، مفردات الفاظ القرآن، بیروت: دار القلم، ۱۴۱۲ق.
۲۳. زبیدی، مرتضی، تاج العروس، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
۲۴. زرکلی، الأعلام، بیروت: دار العلم للملایین، طبعة الثامنة، ۱۹۸۹م.
۲۵. زکی صفوت، احمد، جمهرة خطب العرب، قاهره: المكتبة العلمية، ۱۹۲۳م.
۲۶. شوشتری، بهج الصباغة، تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۶ش.
۲۷. صاحب بن عباد، المحيط فی اللغة، بیروت: عالم الکتب، ۱۴۱۴ق.
۲۸. صادقی تهرانی، محمد، الفرقان، قم: فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۰۶ق.
۲۹. صالحی شامی، سبیل الهدی، بیروت: دار الکتب العلمية، ۱۴۱۴ق.
۳۰. صدوق، ابن بابویه، الأمالی، تهران: کتابچی، چاپ ششم، ۱۳۷۶ش.
۳۱. طبرانی، أبوالقاسم، المعجم الكبير، القاهرة: مكتبة ابن تیمية، طبعة الثانية، ۱۴۱۵ق.
۳۲. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، بیروت: دارالتراث، ۱۳۸۷ق.
۳۳. عاملی، جعفر مرتضی، الصحيح من سيرة النبي الأعظم، قم: دار الحديث، ۱۴۲۶ق.
۳۴. عسقلانی، ابن حجر. الإصابة فی تمييز الصحابة، بیروت: دارالکتب العلمية، ۱۴۱۵ق.

۳۵. عینی، بدرالدین، عمدة القاری شرح صحیح البخاری، بیروت: دارإحیاء التراث العربی، بی تا.

۳۶. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، قم: نشر هجرت، ۱۴۰۹ق.

۳۷. قاضی نور الله مرعشی، إحقاق الحق و إزهاق الباطل، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفی، قم، ۱۴۰۹ق.

۳۸. قرشی، أبو زید، جمهرة أشعار العرب، بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ سوم، ۱۴۲۴ق.

۳۹. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، تهران: دارالکتب الإسلامیة، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.

۴۰. کندي، محمد بن يوسف، كتاب الولاية و كتاب القضاة، قاهرة: دار الكتاب الاسلامی، ۱۹۱۲م.

۴۱. المتقی الهندی، كنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۹۸۹م.

۴۲. محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، الطائف: مكتبة الصديق، ۱۴۱۴ق.

۴۳. محمد بن علامة، الدعامة فی احكام سنّة العمامة، شام: مكتبة الحيفا، ۱۳۴۲ق.

۴۴. مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، قاهره: دار الحديث، ۱۴۱۲ق.

۴۵. مفید، الإرشاد، قم: كنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق. طالعالت فریبی

۴۶. مفید، الفصول المختارة، قم: كنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.

۴۷. مقریزی، تقی الدین، إمتاع الأسماع، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۰ق.

۴۸. نصر بن مزاحم، وقعة صفین، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.

۴۹. النوری، شهاب الدین، نهاية الأرب فی فنون الأدب، قاهره: دارالکتب و الوثائق القومية، ۱۴۲۳ق.

۵۰. واقدی، محمد بن عمر، كتاب المغازی، بیروت: مؤسسة الأعلمی، طبعة الثالثة،

۱۴۰۹ق.

## ارزیابی احادیث فریقین در دلالت آیات مبین اعجاز علمی حرکت خورشید\*

سید عیسی مستر حمی\*\* و جواد گودرزی\*\*\*

### چکیده

آیات مبین حرکت خورشید در قرآن، به عنوان یکی از مصادیق اعجاز علمی بیان شده است. مسلمانان در صدر اسلام، این آیات را مبین حرکت ظاهری خورشید می‌دانستند؛ اما در سده دوم هجری با ترجمه کتاب «المجسطی» به عربی، این آیات را با هیئت بطلمیوس تطبیق دادند. در دهه‌های معاصر با کشف حرکات خورشید در کهکشان، مفسران این آیات را بیانگر کشفیات اخیر و اعجاز علمی قرآن دانستند. حال این پرسش مطرح می‌شود آیا آیات مذکور، دلالت بر حرکات کهکشانی خورشید دارند و اعجاز علمی قرآن محسوب می‌شوند؟ با استفاده از روش تحلیلی و ارزیابی گسترده احادیث فریقین، دیدگاه برگزیده این است که با توجه به عدم صراحت آیات مذکور در حرکات کهکشانی خورشید، در کهکشان و امکان تطبیق آیات با حرکات ظاهری خورشید و عدم وجود روایتی اشاره کننده به حرکات کهکشانی خورشید، این آیات مصداق اعجاز علمی قرآن نیستند. استفاده گسترده از روایات فریقین، در ارزیابی این مصداق اعجاز علمی در هیچ کتاب و مقاله‌ای سابقه ندارد.

واژگان کلیدی: حرکت خورشید، آیات مبین حرکت خورشید، اعجاز علمی، احادیث مبین حرکت خورشید.

\*. تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۲۱ و تاریخ تأیید: ۱۳۹۸/۰۴/۱۵.

\*\* عضو هیئت علمی جامعه المصطفی العالمیه: dr.mostarhami@chmail.ir.

\*\*\* دانش‌آموخته کارشناس ارشد مرکز تخصصی تفسیر و علوم قرآن حوزه علمیه قم (نویسنده مسئول):

. javadgodarzi26@yahoo.com